

نسبت‌سنجی میان اصل دوام دولت‌ها و الحاق غیرمشروع سرزمین از منظر حقوق بین‌الملل (با نگاهی به الحاق کشورهای حوزه بالتیک)

محسن قدیر (نویسنده مسئول)

استادیار، گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

mn.ghadir@gmail.com

شاهو جعفری

دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

Jafarishaho@gmail.com

قابل انتشار در دوره ۲۵، شماره ۶۸ (زمستان ۱۴۰۵) نشریه پژوهش‌های حقوقی

چکیده

الحاق سرزمین یکی از موضوعاتی است که در حقوق بین‌الملل کمتر بدان پرداخته شده و در دوران گذشته تابع ضوابط مدون و منسجمی نبوده و در دوره فعلی نیز این مسئله در اسناد ملل متحد تابعی از اصولی چون منع توسل به زور و منع تجاوز بوده و تنها در اعلامیه‌های ملل متحد بعضاً سخن از منع اکتساب سرزمین ناشی از توسل به زور مطرح شده است. از این رو کشورها چه قبل از دوره سازمان ملل و چه بعد از آن بعضاً رویای گسترش اراضی و توسعه طلبی را در ذهن داشته و حتی در قرن فعلی نیز مواردی از این قبیل در مناطقی از اکراین شامل الحاق شبه جزیره کریمه و چهار استان دیگر اکراین به روسیه، طرح الحاق بخش‌هایی از شمال سوریه به ترکیه، گرینلند به ایالات متحده آمریکا و نیز الحاق اراضی فلسطینی به رژیم اسرائیل انجام پذیرفته و یا در حال انجام است. سوالی که در این پژوهش بدان پرداخته می‌شود آن است که آیا اساساً با الحاق کل یا بخشی از سرزمین، شخصیت دولت سرزمین مورد الحاق به کل یا در آن بخش از سرزمین زائل می‌گردد و یا شخصیت آن دولت کماکان به حیات خود ادامه می‌دهد؟ در این راستا به ارزیابی منابع حقوق بین‌الملل پرداخته، با بررسی نظریه‌های مطرح شده و استدلال‌ات کشورها به ویژه در قضیه الحاق سه کشور حوزه بالتیک (استونی، لتونی و لیتوانی) و در پرتو روش توصیفی - تحلیلی در این خصوص به این امر نائل خواهیم شد از آنجا که الحاق جبری و قهری در حقوق بین‌الملل نوین ممنوع بوده، لذا به استناد اصل منع توسل به زور و نیز اصل دوام دولت‌ها نمی‌توان فرض را بر انقراض شخصیت حقوقی دولت مورد الحاق گذاشت. اما در خصوص الحاق قانونی که در شرایطی مجاز دانسته شده است می‌توان قائل به زوال شخصیت دولت مورد الحاق به کلی و یا در بخشی از سرزمین مورد الحاق شد. مع هذا با توجه به اینکه تشخیص الحاق قانونی و قهری در عمل در مواردی با چالش‌هایی مواجه است لذا قضیایا باید بصورت موردی بررسی گردد از جمله نمونه الحاق کشورهای حوزه بالتیک که با بررسی موردی آن قواعدی در این خصوص استخراج می‌گردد.

واژگان کلیدی: الحاق سرزمین - منع تجاوز - اکتساب سرزمین - دوام دولت‌ها - حقوق بین‌الملل

The Proportionality Between the Principle of the Continuity of States and the Illegal Annexation of Territory from the Perspective of International Law (Looking at the accession of the Baltic countries)

Abstract

The annexation of territory is one of the issues that has been less addressed in international law and in the past it was not subject to codified and coherent rules. In the current period, this issue has been subject to principles such as the prohibition of the use of force and the prohibition of aggression in UN documents, and only in UN declarations has there been some mention of the prohibition of acquiring territory by force been raised. Therefore, countries, both before and after the UN era, have sometimes had dreams of territorial expansion and expansionism in mind, and even in the current century, such cases have been carried out or are being carried out in parts of Ukraine, including the annexation of the Crimean Peninsula and four other provinces of Ukraine to Russia, the plan to annex parts of northern Syria to Turkey, Greenland to the United States of America, and the annexation of Palestinian lands to the Israeli regime. The question addressed in this study is whether, by annexing all or part of a territory, the personality of the state of the annexed territory disappears in whole or in that part of the territory, or does the personality of that state continue to exist? In this regard, we will evaluate the sources of international law, and by examining the theories put forward and the arguments of the countries, especially in the case of the annexation of the three Baltic countries (Estonia, Latvia, and Lithuania), and in the light of the descriptive-analytical method in this regard, we will achieve this. Since forced and coercive annexation is prohibited in modern international law, therefore, based on the principle of prohibition of resorting to force and the principle of the Continuity of States, it is not possible to assume the extinction of the legal personality of the annexed state. However, regarding legal annexation that is permitted under certain circumstances, it can be assumed that the personality of the annexed state is lost in whole or in part of the annexed territory. However, given that the distinction between legal and forced annexation in practice is sometimes faced with challenges, cases should be examined on a case-by-case basis, including the example of the annexation of the Baltic states, which can be used to derive rules in this regard by examining the case.

Key words: annexation of land, prohibition of aggression, Continuity of states, acquisition of Territory, international law

همواره این پرسش در محافل علمی مطرح بوده است که آیا کشور یا در معنای حقوق بین الملل، دولت زوال پذیر است یا خیر؟ عوامل زوال دولت کدام است و آیا الحاق سرزمین یک کشور از موجبات زوال آن دولت به کلی و یا در بخشی از سرزمین آن دولت می باشد؟ رویکرد سنتی حقوق بین الملل بعضا حکایت از انقراض شخصیت سیاسی دولت در صورت از دست تمام رفتن سرزمین آن دولت در اثر حمله نظامی و الحاق سرزمین آن توسط دولت دیگر دارد.^۱ اما در رویکرد نوین حقوق بین الملل که جنگ با ممنوعیت مواجه شد و با ظهور اصل دوام دولتها رویکردی بر خلاف حقوق بین الملل سنتی اتخاذ گردید. در این رویکرد عمل غیر قانونی نمی تواند موجب ایجاد اثر قانونی باشد.^۲ به عبارتی اشغال و الحاق قهری نمی تواند حاکمیت کشور متجاوز را بر آن سرزمین مستقر سازد و شخصیت کشور الحاق شونده را از بین ببرد. چنانکه در الحاق سه کشور حوزه بالتیک یعنی کشورهای استونی، لتونی و لیتوانی، علیرغم گذشت قریب به پنجاه سال از الحاق انجام شده، به جهت عدم مشروعیت الحاق صورت گرفته نهایتا حاکمیت این کشورها مجددا احیا گردید. مبانی حقوقی چنین تحلیلی علاوه بر اصولی همچون منع توسل به زور یا منع تجاوز بر مبنای اصل مهم دیگری نیز استوار است که از آن تحت عنوان اصل حق تعیین سرنوشت ملتها یاد می شود. اصلی که مودای آن در این رابطه این است که به صرف خواست دولتها انجام تغییرات سرزمینی امکانپذیر نیست. بلکه خواست و اراده مردم ساکن در آن منطقه نیز باید احراز گردد. چنانکه الحاق ناشی از توسل به زور در تضاد با این اصل باشد نه تنها چنین الحاقی مردود می باشد بلکه با توجه به آنکه یکی از عناصر متشکله دولت مردم می باشند و عنصر مردم زوال ناپذیر است لذا شخصیت حقوقی دولت تحت تجاوز نیز زائل نمی گردد.

قبل از ورود به اصل بحث باید تعریفی از مفهوم الحاق سرزمین^۳ و نیز اصل تداوم یا دوام دولتها^۴ ارائه نمود. در اسناد بین المللی تعریف مشخصی از این دو مفهوم وجود ندارد و صاحب نظران حقوق بین الملل هر یک سعی نموده اند تعریفی از مفاهیم مذکور ارائه نمایند.^۵ کلمه "Annex" که در زبان فارسی به الحاق ترجمه شده است در اصل از واژه لاتینی "Annectere" یا "annexatio" به معنی پیوستن اخذ شده است.^۶ این کلمه اولین بار در دوره ۱۵-۱۶۰۵ ثبت شده است.^۷ بطور کلی در تعریف الحاق سرزمین بیان شده

^۱ در قضیه وضعیت حقوقی گرینلند شرقی بین دولتهای دانمارک و نروژ در سال ۱۹۳۳ در پاراگراف ۱۰۱ دیوان دائمی دادگستری بین المللی بیان نمود: فتح تنها زمانی به عنوان عامل از دست دادن حاکمیت عمل می کند که جنگ بین دو دولت رخ دهد و به دلیل شکست یکی از آنها، حاکمیت بر سرزمین از کشور بازنده به کشور پیروز منتقل می شود. (Legal Status of Eastern Greenland (Den. v. Nor.), 1933 P.C.I.J. (ser. A/B) No. 53, at 22 (Apr. 5).)

^۲ ex injuria jus non oritur

^۳ Annexation of Territory

^۴ Continuity of States

^۵ شایان ذکر است منظور از دولت در این بخش در معنی حقوق بین الملل که در کنوانسیون مونته ویدئو به کار رفته است مترادف با مفهوم و معنای کشور است. دو واژه کشور و دولت در ادبیات حقوق بین الملل گاه به جای یکدیگر به کار رفته اند و در اسناد بین المللی که منشور ملل متحد جایگاهی مهم در میان این اسناد دارد دولت را در معنای کشور در متون خود قید نموده اند. در کنوانسیون مذکور عناصر تشکیل دولت چهار عنصر می باشد که عبارتند از: جمعیت دائمی، قلمرو تعریف شده، حاکمیت، توانایی برقراری روابط با سایر کشورها. رجوع شود به:

Sir Arthur Watts, State/Nation-State, Encyclopedia of Princetoniensis, Princeton University

^۶ Definition of 'annexation' Word Frequency annexation in British English. Available at: <https://www.collinsdictionary.com/dictionary/english/annexation>. Also see: <https://en.wiktionary.org/wiki/annexation>. And <https://study.com/academy/lesson/what-is-an-annexation-of-a-country-definition-examples.html>

^۷ <https://www.collinsdictionary.com/dictionary/english/annexation>

است که الحاق عبارت است از به دست آوردن قهری (تصاحب اجباری) سرزمین کشور دیگر توسط کشوری دیگر می باشد.^۸ الحاق معمولاً به دنبال اشغال نظامی یک قلمرو صورت می گیرد، زمانی که قدرت اشغالگر تصمیم می گیرد کنترل فیزیکی خود را با ادعای عنوان قانونی تثبیت کند. الحاق سرزمین یکی از اشکال اکتساب سرزمین می باشد که به مثابه سایر طرق اکتساب سرزمین تحولات تاریخی مهمی را به خود دیده است. الحاق ناشی از کشورگشایی و توسل به زور تا الحاق ناشی از همه پرسی منطقه ای خاص، سیر تاریخی این مسئله را به خوبی نمایان می سازد.

مفهوم دیگری که به آن پرداخته می شود مفهوم دوام دولتها^۹ یا اصل تداوم دولتها می باشد. مفهوم «تداوم دولت ها» که اغلب مترادف با مفهوم «هویت دولت ها» به کار می رود، به این سؤال می پردازد که آیا دولتی که ساختار قانون اساسی داخلی خود را تغییر می دهد یا در قلمرو یا جمعیت خود دستخوش تغییراتی می شود یا هر دو موارد فوق روی می دهد و یا اینکه توسط دولت دیگری اشغال شده است و ماهیت خود را به عنوان موضوع حقوق بین الملل از دست می دهد، آیا نهایتاً به انقراض منتهی می شود یا شخصیت حقوقی خود را کماکان حفظ می نماید؟ با چهارچوب نظری فوق در تعریفی از اصل مذکور بیان شده است که اصل تداوم دولتها، دوام دولتها و ماهیت آنها را به عنوان اشخاص حقوقی تحت حقوق بین الملل در ارتباط با ادعاهای مربوطه در زمانی که دولت بودگی مطرح است بیان و تبیین می نماید.^{۱۰}

دو برداشت عینی و ذهنی در ارتباط با الحاق سرزمین و رابطه آن با اصل دوام دولتها وجود دارد. در برداشت عینی از موضوع، پروفیسور کرافورد در کتاب تشکیل دولتها در حقوق بین الملل، اذعان دارد که مفهوم "تداوم دولت" وابستگی زیادی به وجود عناصر تشکیل دهنده کشور از جمله "مردم" و سرزمین دارد.^{۱۱} از اینرو از نظر پروفیسور کرافورد بحث اصل دوام دولتها به ارزیابی وجود عناصر تشکیل دولتها وابسته است. برداشت پروفیسور کرافورد در واقع یک برداشت عینی^{۱۲} از مقوله تشکیل کشور است. با این توضیح که تشکیل یک کشور و یا ادامه حیات آن منوط به وجود مولفه های تشکیل کشور می باشد که در کنوانسیون مونته ویدئو عناصر، جمعیت، سرزمین، حاکمیت و امکان برقراری ارتباط با سایر کشورها ذکر شده است. در مقابل تفسیر ذهنی از واقعیت های روی داده حکایت از ادامه حیات کشورها در مواردی است که بعضی از مولفه های دولت دستخوش تغییرات اساسی می شود. چنانکه در دوران اشغال الجزایر توسط دولت فرانسه، جبهه آزادیبخش الجزایر که دولت در تبعید را در تونس تشکیل داده بود توسط بسیاری از کشورها به رسمیت شناخته شد.

همچنین دیوان بین المللی دادگستری در قضیه مشروعیت اعلامیه استقلال کوزوو خود را محدود به تفسیر عینی از وضعیت جاری نمود. در این قضیه طبق بیانی که قاضی برونو سیمما در نظریه جداگانه خود بیان داشته است از رویکرد لوتوسی تبعیت نمود. یعنی هر عملی که در حقوق بین الملل ممنوع نباشد مجاز می باشد.^{۱۳} در واقع تلویحا دیوان به تحلیل گسترده تری در انطباق با معیارهای حقوق بین الملل مربوطه مبنی بر تشکیل دولت پرداخت. دیوان در این قضیه به بررسی اینکه آیا تشکیل کشور ایجاد شده کوزوو با

⁸ Rainer Hofmann, Annexation, Max Planck Encyclopedia of Public International Law [MPEPIL], February 2020, 4

⁹ Continuity of States

¹⁰ Ineta Ziemele, Acceptance of a Claim for State Continuity: A Question of International Law and its Consequences, Juridiskā zinātne / Law, No. 9, 2016, 43

¹¹ James Crawford, The Creation of States in International Law, 2nd edn (Oxford: Clarendon Press, 2006), 671

¹² Objective Interpretation

¹³ Separation Opinion of Judge Simma, Case of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 22 July 2010, para. 4

معیارهای مذکور در کنوانسیون مونته ویدئو مطابقت دارد یا خیر نپرداخت.^{۱۴} از این رو رویه نهادهای بین المللی در تفسیر اصل تداوم دولتها به نظر صرفا تفسیر صرفا عینی نمی باشد و بلکه ترکیبی از تفسیر عینی و ذهنی بوده که در موارد از دست رفتن عینیات یک کشور، با توجه به اراده ملی آن کشور در خصوص تداوم حیات آن نظر به ادامه حیات و تداوم شخصیت حقوقی آن کشور بوده است.

فرضیه ای که در تحقیق پیش رو مورد بررسی قرار می گیرد این است که در صورت الحاق قهری و با توسل به زور سرزمین کشور دیگر، شخصیت کشور الحاق شونده در پرتو اصل دوام دولتها و نیز منع تجاوز، زائل نگشته و بلکه اشغال آن سرزمین موقتی بوده و به محض رفع اشغال آن کشور شخصیت خود را مجددا احیا خواهد نمود. اما در فرضی که الحاق ناشی از خواست و اراده مردمان آن سرزمین باشد و ضوابط حقوق بین الملل نیز رعایت شده باشد، در پرتو اصل حق تعیین سرنوشت آن الحاق معتبر بوده و شخصیت حقوقی دولت الحاق شونده در آن مورد خاتمه می یابد. روش انجام و مطالعه این تحقیق توصیفی و تحلیلی می باشد.

۱- عناصر و ماهیت دولت بودگی و قواعد حاکم بر آن

به طور کلی همیشه در مورد دوام دولتها نظریه های مختلفی ارائه شده است. مارکسیست ها همیشه در فکر از میان بردن دولت در مفهوم قدرت حاکم بر جامعه بوده اند و در آرزوی پایان دولتها در صحنه جامعه بین المللی بوده اند. ولادیمیر لنین در سال ۱۹۱۷ پیش بینی کرد که دولت از بین خواهد رفت.^{۱۵} کارل اشمیت در سال ۱۹۶۳ پیشنهاد کرد که "تردید کمی در مورد نزدیک شدن به پایان دوران حکومتداری باقی مانده است.^{۱۶} مارکسیست ها اعمال حاکمیت دولت را موقت و تا زمان پیروزی پرولتاریا تعبیر می نمایند و تا آن زمان وجود دولت را ضروری می دانند.^{۱۷}

مفهوم دولت در حقوق بین الملل همان مفهومی است که در کنوانسیون مونته ویدئو تعریف شده و چهار عنصر، جمعیت، سرزمین، حاکمیت و امکان برقراری رابطه را برای وجود یک دولت لازم و ضروری دانسته است. در راستای عناصر دولت سازی مونته ویدئو، این استدلال منطقی خواهد بود که ناپدید شدن هر یک از این عناصر تشکیل دهنده باعث انقراض خود دولت می شود. چنانکه که بیان شد چنین تفسیری برداشتی عینی از ماهیت وجود دولت و یا کشور می باشد. مسئله ای که پروفیسور کرافورد نیز همگام با آن بود. دولت جزیره یا دولت هایی که شکل جزیره دارند در نتیجه تغییر آب و هوایی یا سایر فجایع طبیعی امکان ناپدید شدن آنها وجود دارد. چنانکه تووالو که چهارمین کشور در میان کوچکترین کشورهای جهان محسوب می شود، به دلیل بالا آمدن آب در معرض ناپدید شدن قرار دارد.^{۱۸} در یک ساختار نظری دیگر، ناپدید شدن کامل یک قوم به عنوان مثال، در نتیجه فاجعه طبیعی یا اقدامات نسل

¹⁴ Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 22 July 2010, ICJ Reports (2010). Also Anne Peters, 'Statehood after 1989: "Effectivites" between Legality and Virtuality' in James Crawford and Sarah Nouwen (eds.), Select Proceedings of the European Society of International Law III (Oxford: Hart, 2010), 182-3.

¹⁵ IN AND. Lenin, State and Revolution. The doctrine of Marxism about the state and tasks proletariat in revolutions, Moscow: Publishing house of political literature, 1952, (orig. 1917). (VI. Lenin, The State and Revolution).

¹⁶ C. Schmitt, The Concept of the Political. Text from 1932 with a foreword and three corollaries, Berlin: Duncker & Humblot, 1963, 40
^{۱۷} حسینعلی نودری، رضا شیرزادی، شهره شهریار، دولت و جامعه در فلسفه سیاسی کارل مارکس، فصلنامه علمی (مقاله علمی پژوهشی) جامعه

شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۱۰) تابستان ۱۳۷۱ - ۱۳

^{۱۸} تووالو یک کشور جزیره ای مرجانی در اقیانوس آرام است که در قرن نوزدهم مستعمره انگلیس بود و در سال ۱۹۷۸ استقلال خود را به دست آورد.

کشی منجر به انقراض دولت آنها نیز می شود^{۱۹}. یکی از چالش های اصلی حقوق بین الملل نیز همین مسئله بود که آیا در صورت انقراض یک دولت در نتیجه فروپاشی و یا اضمحلال و یا اینکه در نتیجه جنگ سرزمین خود را از دست بدهد، می توان قائل به ادامه موجودیت آن دولت بود؟ در اینجا باید قائل به تفکیک فروض فوق بود. در فرض اضمحلال و فروپاشی شخصیت حقوقی دولت نیز خاتمه می یابد. چنانکه در فروپاشی شوروی سابق و یوگسلاوی شاهد آن بودیم. اما در فرض از دست دادن سرزمین در نتیجه جنگ باید قائل به ادامه حیات آن دولت بود. به طور مشابه، فتوحات و تصاحب در طول قرن های ۱۵ تا ۲۰، شخصیت حقوقی بین المللی روسیه را تغییر نداد^{۲۰}. لذا طبق قانون اول حقوق بین الملل عرفی، تداوم یک دولت به خودی خود تحت تأثیر تغییرات سرزمینی، تصاحب یا از دست دادن قلمرو قرار نمی گیرد.

دومین قاعده تثبیت شده حقوق بین الملل عرفی در این است که تغییرات در حکومت، اعم از ماهیت قانون اساسی یا انقلابی، به خودی خود تأثیری بر تداوم دولت ندارد.^{۲۱} طبق این قاعده حکومت جدید نمی تواند مدعی عدم اجرای تعهدات حکومت پیشین به جهت عدم ارتباط ماهیتی و ایدئولوژی با حکومت پیشین باشد. زمانی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دولت کمونیستی روسیه ادعا کرد که با روسیه تزاری ارتباطی ندارد و ادامه دهنده حیات روسیه تزاری نیست، حداقل در رابطه با تعهدات مالی و سایر تعهداتی که روسیه تزاری بر عهده گرفته بود، به شدت به چالش کشیده شد. سایر دولت ها این ادعا را نپذیرفتند و مسئله بدهی های روسیه حل نشده باقی ماند. نهایتاً سایر کشورهای اروپایی، روسیه شوروی را به عنوان دولت ادامه دهنده حیات اتحاد جماهیر شوروی تزاری در نظر گرفتند^{۲۲}.

سومین قاعده تثبیت شده حقوق بین الملل عرفی برای سرزمینهای اشغال شده می باشد. مطابق این قاعده وقتی یک کشور به طور موقت تحت اشغال نظامی^{۲۳} قرار می گیرد، شخصیت حقوقی آن از بین نمی رود، به طوری که تداوم آن حفظ می شود.^{۲۴} حدود این قانون را اصل اثربخشی تعیین کرده است. بر اساس تئوری کلاسیک، رژیم حقوقی اشغال نظامی به خودی خود دارای محدودیت های موقت یا ویژگی موقت است.^{۲۵} به این معنی که اشغال نظامی با الحاق معتبر قانونی قلمرو دولت اشغالی (مانند معاهده صلح) یا با بازگرداندن قدرت اصلی حاکم پایان می یابد^{۲۶}.

اینها سه قاعده حقوقی بین المللی عرفی شناخته شده هستند که از انقراض یک کشور خاص در زمانی که مواردی مثل اتیوپی، چکسلواکی، اتریش و آلبانی به سرزمین کشور دیگر الحاق یافت محافظت می کرد. با این حال وضعیت به این سادگی ها هم نبود و تردیدهای زیادی در موارد الحاق کشورها وجود داشته است و هم اکنون نیز وجود دارد. اگر صرف عناصر کنوانسیون مونته ویدئو لحاظ می شد با توجه به اعمال دقیق معیارهای مونته ویدئو و اصل اثربخشی، آن کشورهای ضمیمه شده باید در لحظه الحاق

¹⁹ U. Fastenrath, 'States, Extinction', in: EPIL 1987, Vol. 10, 465 and Cansacchi, 'Identity and continuity of subjects international', RCADI 1970, 55. Also see A. Verdross, 'The Fall of States', in: K. Strupp, H.-J. Schlochauer (eds.) Dictionary of International Law, Volume III, Berlin: Springer, 1962, 479

²⁰ Lauri Mälksoo, (2022), *Illegal Annexation, State Continuity and Identity: Concepts and Controversies*, Publisher: Brill | Nijhoff, 19

²¹ C. Schmitt, Op.cit. 22

²² Ibid

²³ occupatio bellica

²⁴ Ibid, 26

²⁵ A. Gerson, 'War, Conquered Territory, and Military Occupation in the Contemporary International Legal System', in: 18 Harvard ILJ 1977, 525, and see Sir A.D. McNair, *Legal Effects of War*, 2nd ed., Cambridge: University Press, 1944, 318-320.

²⁶ Sir A.D. McNair, *Legal Effects of War*, 2nd ed., Cambridge: University Press, 1944, 318-320

منقرض شده باشند و استقرار مجدد آنها پس از آزادی تنها می توانست از منظر ایجاد یک کشور جدید توجیه شود. اما با به رسمیت شناختن اصل تداوم دولت در موارد اتیوپی، چکسلواکی، اتریش و آلبانی تحول جدیدی در حقوق بین الملل ایجاد شد.

۱- رویکردهای نظری و فکری رابطه الحاق سرزمین و اصل دوام دولتها

تئوریهای نظری در تبیین رابطه الحاق سرزمین و اصل دوام دولتها برگرفته از وقایعی بوده است که در عصر نوین حقوق بین الملل اتفاق افتاده و نظریه پردازان سعی در تحلیل این وقایع بر مبنای منابع حقوق بین الملل نموده اند. از آنجا که الحاق سرزمین به عنوان مقرر ای خاص بدان پرداخته نشده و از طرفی اصل دوام دولتها نیز بیشتر در عرصه داخلی بررسی شده است لذا نظریات مختلفی در رابطه این دو مطرح شده است.

از این رو در توضیح وقایع، دو نظریه متضاد ارائه شده است. نظریه اشغال و نظریه الحاق. مطابق نظریه الحاق که متأثر از برداشت عینی است گروهی از نویسندگان، به رهبری هانس کلسن، اعتقاد داشتند که برداشت عینی ارجحیت دارد و در مواردی عناصر متشکله دولت از بین برود شخصیت حقوقی آن دولت نیز پایان می یابد. چنانکه شخصیت حقوقی اتریش با الحاق آن به آلمان زائل شده بود و پس از جنگ جهانی دوم و با تحمیل معاهدات صلح با آلمان به عنوان یک کشور جدید مجدداً ایجاد شد. با این حال، بر اساس نظریه اشغال که متأثر از برداشت ذهنی است، شخصیت یک کشور به صرف اشغال یا تصرف از بین نمی رود.^{۲۷} مساله ای که مسلم بود این بود که تئوری الحاق با نتیجه نهایی در رویه دولتی مغایرت داشت، زیرا اتریش احیا شده، مدعی هویت اتریش پیش از الحاق بود و متعاقباً نیز هویت آن عموماً توسط جامعه بین المللی به رسمیت شناخته شد.

حقوقدانان شوروی نیز نظر به عدم امحای کشور اتریش پس از الحاق توسط المان داشتند. به عنوان مثال ناتالیا زاخاروا^{۲۸} بیان می دارد:از این جا نتیجه می شود که تسخیر قلمرو دولت توسط متجاوز، موجب سلب حقوق بین المللی متعلق به آن دولت نمی شود. بنابراین، پس از آزادسازی قلمرو، مشکل جانشینی برای آن پیش نمی آید - همچنان از حقوقی که قبلاً به دست آورده بود، برخوردار می شود.....^{۲۹}

آلفرد وردروس^{۳۰} که نظریات بدیعی در این حوزه از حقوق بین الملل دارد، طرفدار بقای دولت در فرض الحاق ناشی از وضعیت اشغال نظامی^{۳۱} و شبه جنگی^{۳۲} بود. وی دیدگاه خود را با صحبت از مردم به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت و حتی عنصر جوهری و اساسی آن توضیح می دهد. آلفرد وردروس استدلال می کرد که نه یک دولت، بلکه در وهله اول، مردم، یک دولت را تشکیل می دهند. جالب توجه است که دکتربین حقوق بین الملل شوروی نیز نقش ملت (مردم) را برای دولت می پذیرفت. آلفرد وردروس این مفهوم را به هوگو گروسوسوس برمی گرداند که بر تداوم مسئولیت حقوقی بین المللی به دلیل تداوم مردم تأکید کرده بود. از

^{۲۷} H. Miehsler/C. Schreuer, Austria, in: EPIL 12, 1990, 28-33

^{۲۸} Natalya Zakharova

^{۲۹} Lauri Mälksoo, (2022), Op.cit. 42

^{۳۰} Alfred Verdross

^{۳۱} occupatio bellica

^{۳۲} occupatio quasi bellica

نظر وردروس، تداوم دولتها به این دلیل «بر اساس قوانین بین الملل» بود که هویت دولت به هویت قانون اساسی آن بستگی ندارد، بلکه به تداوم جامعه افراد آن بستگی دارد، که دائماً در نسل‌های متوالی تجدید می‌شود.^{۳۳} تاثیر مردم بر سرنوشت یک کشور در قضیه آلمان پس از جنگ جهانی دوم نمایان تر شد. هانس کلسن، مثل بسیاری از دانشمندان دیگر، استدلال می‌کرد که آلمان منقرض شده است.^{۳۴} دلیل اهمیت مورد آلمان این بود که به دنبال تصمیمات متفقین در کنفرانس پوتسدام، بخش‌های شرقی آلمان قبل از ۱۹۳۸ به لهستان و اتحاد جماهیر شوروی الحاق شد. در عین حال، متفقین پیروز قصد ضمیمه کردن کل قلمرو رایش شکست خورده را نداشتند.

شناسایی بخش شرقی آلمان توسط بخشی غربی آن بیش از پیش مسئله انقراض آلمان را مطرح ساخت. واقعیت آن است اقدام به شناسایی بخش‌های جدا شده آلمان موضوع اصل دوام کشورها و یا دولتها در معنای حقوق بین الملل را با چالشی اساسی روبرو کرد. البته مورد مذکور یک مورد و یا دکتترین کاملاً غیرمتعارف بود و تا آن زمان و حتی زمان حاضر وضعیت مشابه با آن وجود ندارد. بر اساس رویه قضایی دادگاه قانون اساسی آلمان و به قول پروفیسور گتورگ رس که استدلال میکرد که روابط بین دو بخش شرقی و غربی آلمان، نه تنها ماهیت حقوق بین الملل دارد، بلکه ترکیبی از حقوق دولتی (حقوق داخلی) و حقوق بین الملل است،^{۳۵} باید قائل به آن بود که دکتترین مذکور غیرمتعارف، موقت و تحت تاثیر جنگ سرد و ملاحظات سیاسی بود و این ملاحظات سیاسی هیچ وقت جایگاه حقوقی در اسناد بین المللی پیدا نمود و با خاتمه جنگ سرد و اتحاد دو آلمان و عضویت یک آلمان متحد در سازمان ملل متحد، بار دیگر اصل دوام دولتها متجلی گردید.

در مقابل حقوقدانان شوروی ادعا می‌کردند که ایده آلمان تقسیم ناپذیر یک ایده امپریالیستی است^{۳۶} و جدا شدن دو کشور با هیچ ممنوعیتی روبرو نیست و آنها قائل به ایجاد دو کشور جدید آلمان شرقی و غربی و انقراض آلمان سابق بودند. اما ادعای تداوم آلمان متعاقباً در رویه دولتی آنها به رسمیت شناخته شد، و آلمان متحد امروزی، از نظر شخصیت حقوقی بین المللی، با رایش آلمان یکسان تلقی می‌شود. به نوعی می‌توان ادعا کرد که تاریخ به دیدگاه آلمانی (غربی) حق داده است.

با این اوصاف مشخص می‌گردد که دکتترین اصل بقای دولتها با غیرقانونی بودن الحاق سرزمینی رابطه ای مستقیم و لاینفک دارد. به عبارتی الحاق غیر قانونی سرزمین یک کشور نه تنها موجب انقراض آن کشور نمی‌شود بلکه موجب ادامه حیات آن کشور و یا دولت می‌گردد. زیرا همانگونه که بیان شد از یک سو عمل غیر قانونی نمی‌تواند موجب ایجاد حق باشد و از طرف دیگر عناصر متشکله دولت مشخصاً مردم یا جمعیت در نسل‌های متوالی تجدید می‌شوند و از این حیث زوال ناپذیر هستند. نکته بسیار مهم دیگر خواست و اراده ملت‌ها می‌باشد که در چهارچوب حق تعیین سرنوشت قابلیت اعمال دارند و از این حیث در صورت احراز اراده مردمان یک سرزمین به ادامه حیات یک کشور، صمنی توان بر خلاف آن رویکرد دیگری اتخاذ نمود. برخی اعتقاد دارند چون حق تعیین سرنوشت خارجی ملازمه با رعایت قاعده آمره منع تجاوز^{۳۷} می‌باشد، لذا نقض این حق نقض یک قاعده آمره بین المللی است. در

³³ Lauri Mälksoo, (2022), Op.cit. 35

³⁴ H. Kelsen, 'The Legal Status of Germany to be Established Immediately upon Termination of War', 38 AJIL 1944, 680 et seq and in particular 'The Legal Status of Germany According to the Declaration of Berlin', 39 AJIL 1945, 518

³⁵ G. Ress, 'Germany, Legal Status after World War II', 10 EPIL 1987, 199

³⁶ D.I. Feldman, 'Illegality of the Hallstein Doctrine', Soviet YBIL 1962, 158-165

³⁷ البته در آمره بودن منع توسل به زور تردیدهایی وجود دارد و با توجه به تفاوت اندک معنایی قاعده منع توسل به زور و قاعده منع تجاوز دیدگاه غالب آمره بودن منع تجاوز می‌باشد تا منع توسل به زور. در این رابطه مراجعه شود به :

کمیسیون حقوق بین الملل نیز همه اعضا اعتقاد داشتند که حق تعیین سرنوشت فقط مختص به سرزمین های مستعمره نیست و بلکه مردم تحت سلطه بیگانه نیز از این حق برخوردارند.^{۳۸} لذا طبق اصل دوام دولتها، آن سرزمین با خصوصیت کشور بودن سابق خود ادامه حیات داده و خواهد داد و اشغال خارجی نیز تنها ماهیتی موقتی و گذرا دارد. لذا الحاق غیرقانونی مانع انقراض دولتها می شود. این دکترین پایه ای حقوقی دارد و آن اصل "اعمال غیرقانونی نمی تواند قانون ایجاد کند" می باشد.^{۳۹} عده ای اعتقاد دارند که اصل مذکور بیش از حد انتزاعی است و اگر کشورها موجودیت کشور جدید را شناسایی کنند باید قائل به آن بود که کشور سابق منقرض شده است. نمونه بارز این حقوقدانان هانس کلسن بود که معتقد بود اصل مذکور مبنای حقوقی ندارد. ایشان معتقد است بر اساس حقوق بین الملل عمومی، دولت ها موظف به احترام به تمامیت ارضی دولت های دیگر هستند. اما تخلف از این تعهد نمی تواند تغییر وضعیت حقوقی را مستثنی یا منتفی سازد. ایشان در ادامه بیان می دارد اعمال اصل "اعمال غیرقانونی نمی تواند قانون ایجاد کند" در حقوق بین الملل بدون اعمال استثنا امکانپذیر نیست.^{۴۰} در واقع ایشان در جستجوی مشروعیت بخشی به ایجاد وضعیت جدید که همان ایجاد کشور جدید ناشی از الحاق غیر قانونی است می باشد امری که هم اکنون هم در منابع اصلی حقوق بین الملل و هم در منابع فرعی آن کاملاً رد شده است.

با فرض بقای دولت در الحاق غیر قانونی، در فرضی که الحاق مبنای قانونی داشته باشد به عنوان مثال در نتیجه انعقاد معاهده الحاق صورت گرفته باشد حال معاهده ناشی از وضعیت خاتمه جنگ باشد و منجر به توافق انتقال بخشی از سرزمین کشور شکست خورده باشد و یا در زمان صلح انعقاد یافته باشد، می توان قائل به عدم تدوام شخصیت حقوقی کشور و یا سرزمین الحاق یافته بود. به عبارتی اصل حق تعیین سرنوشت ملتها ایجاب می نماید که وضعیت حاضر یک سرزمین بر مبنای اراده ساکنان آن سرزمین تبیین و تفسیر گردد و اگر اراده مردم حکایت از ایجاد کشور جدید و یا ادغام با کشور دیگر باشد باید آن اراده را محترم شمرد. اما در موارد که الحاق ناشی از اتحاد دو کشور و ایجاد کشور جدید باشد به مانند اتحاد جمهوری عربی سوریه و مصر در دهه پنجاه میلادی^{۴۱} و ایجاد کشور جدید دولت جمهوری متحده عربی، تمام دولت های تشکیل دهنده دولت ثالث جدید زوال پیدا می کنند و دولت جدید به به عنوان یک دولت جدید موجودیت پیدا می کند. اما در حالتی که اتحاد دو کشور ناشی از ادغام یک دولت در دولت دیگر می شود مثل ادغام آلمان شرقی در آلمان غربی، دولت ادغام شونده زوال پیدا می کند و دولت ادغام کننده با سرزمینی گسترده تر به موجودیت خود ادامه می دهد و در عین حال جانشین دولت ادغام شونده در سرزمین قبلی می گردد. به عبارتی ترکیبی از دو وضعیت استمرار و جانشینی را با خود دارد.

محسن عبدالهی، کیوان بهزادی، موانع امره بودن قاعده منع توسل به زور، مجله حقوقی بین المللی / شماره ۳۶ / پاییز زمستان ۹۶

³⁸ Year Book of ILC, Vol II, part II, p 64. Para 266

³⁹ ex injuria ius non oritur

⁴⁰ H. Kelsen, Principles of International Law, 2nd edn., rev. and ed. by R. W. Tucker, New York: Holt, Rinehart, and Winston, 1967, 316

^{۴۱} جمهوری متحد عربی نام کشوری مستقل در خاورمیانه بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۱ و همچنین نام یک اتحاد سیاسی کوتاه مدت بین مصر و سوریه بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ بود. این اتحاد در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ پس از کودتای نظامی در سوریه، از هم پاشید و نام سوریه به جمهوری عربی سوریه تغییر یافت. مصر، اما تا سال ۱۹۷۱ نام جمهوری متحد عربی را حفظ نمود. سپس به جمهوری عربی مصر تغییر نام یافت.

۲- بررسی الحاق کشورهای حوزه بالتیک در پرتو اصل دوام دولتها

چهار کشور در دریای بالتیک که قبلاً بخشی از امپراتوری روسیه بودند - فنلاند، استونی، لتونی و لیتوانی - مرزها و استقلال خود را پس از جنگ استقلال استونی، لتونی و لیتوانی و متعاقب پایان جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۲۰ تحکیم کردند. مطابق معاهده تارتو، روسیه استقلال استونی را به رسمیت شناخت و مطابق معاهده صلح لتونی و شوروی که با نام پیمان ریگا نیز شناخته می شود، روسیه موجودیت کشور لتونی را به رسمیت شناخت. معاهده صلح شوروی و لیتوانی که به عنوان پیمان صلح مسکو نیز شناخته می شود، در ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰ بین لیتوانی و روسیه شوروی امضا شد. در ازای بی طرفی لیتوانی و اجازه انتقال نیروهای خود به سرزمینی که در طول جنگ علیه لهستان به رسمیت شناخته شده بود، روسیه شوروی حاکمیت لیتوانی را به رسمیت شناخت^{۴۲}. در معاهدات صلح منعقد صراحتاً به حق تعیین سرنوشت ملتها اشاره شد و روسیه از ادعاهای مالکیت خود بر این مناطق صرفنظر نمود و متعاقب تشکیل کشور جدید اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲، اتحادیه جدید تا ۶ ژوئیه ۱۹۲۳ تمام معاهدات منعقد شده توسط روسیه شوروی را پذیرفت و معاهدات صلح اولیه همچنان مبنایی برای روابط بین اتحاد جماهیر شوروی و استونی، لتونی بود^{۴۳}.

استقلال کشورهای حوزه بالتیک و معاهدات صلح منعقد دیری نپایید که با آغاز جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۰ نقض شد و در مورد استونی به موجب پیمانی ما بین شوروی سابق و آلمان^{۴۴} و متعاقباً همین نمونه برای سایر کشورهای حوزه بالتیک اجرا شد که شوروی نیروهای خود را در پایتخت های سه کشور مذکور یعنی استونی، لتونی و لیتوانی پیاده نمود و اقدام به تشکیل دولت های محلی خود در این کشورها نمود و دولت های محلی جدید ظاهراً تصمیماتی گرفتند که منجر به الحاق شد و به منظور ایجاد مشروعیت، انتخابات جدید تحت حضور نیروهای شوروی برگزار شد.^{۴۵} رویه ای که در سال ۲۰۱۴ در شبه جزیره کریمه نیز تکرار شد. در کریمه دولت روسیه با سرکار آوردن دولت خودمختار طرفدار خود اقدام به برگزاری همه پرسی استقلال کریمه نمود که با رای اکثریت ساکنان شبه جزیره کریمه استقلال کریمه اعلام و متعاقباً مجلس کریمه طرح الحاق کریمه به روسیه را نیز تصویب نمود. ایالات متحده آمریکا به همراه تعدادی از دولت های دیگر اشغال و الحاق کشورهای بالتیک را به رسمیت نشناختند^{۴۶} و در مورد شبه جزیره کریمه و چهار منطقه دیگر اکراین در سال ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ نیز همین رویه را در پیش گرفتند.

مشخص بود که سه کشور حوزه بالتیک تحت اشغال روسیه شوروی به الحاق آن کشور رسیده بودند و حقوق بین الملل قطعاً چنین الحاقی را به رسمیت نمی شناخت. از طرفی مطابق کنوانسیون مونته ویدئو عناصر دولت بودگی مشخص شده بود و با الحاق کشورهای حوزه بالتیک عملاً عناصر دولت بودگی کشورهای مذکور از بین رفته بود. اما توصیف دولت بودگی در آن شرایط با پیچیدگی های زیادی روبرو بود. زیرا دولتها در نتیجه وضعیت جنگی و بعضاً شبه جنگی مکرراً توسط دولتهای رقیب تحت اشغال در می آمدند و بعضاً با مقاومت مردمان آنها از تحت انقیاد آزاد می گشتند. لذا زائل شدن عناصر دولت بودگی در برهه هایی از تاریخ آن دوران به کرات اتفاق می افتاد و نمی توان صرف بودن یا نبودن این عناصر را با توجه به کنوانسیون مونته ویدئو تفسیر نمود. همانگونه

⁴² Marek, Krystyna (1968) [1954]. Identity and continuity of states in public international law (2 ed.). Geneva, Switzerland: Libr. Droz.

⁴³ Ibid, 370

⁴⁴ پیمان مولوتوف-ریبنتروپ بین (Molotov-Ribbentrop Pact) آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی سابق در اوت ۱۹۳۹. (پیمان هیتلر-استالین)

⁴⁵ Ziemele, Ineta (2005). State Continuity and Nationality: The Baltic States and Russia. Martinus Nijhoff Publishers. 18-21

⁴⁶ Ibid, 22

که بیان شد تفسیر تحت اللفظی از کنوانسیون مذکور مغایر با حقایق جامعه بین الملل بوده و می باشد و نمی شود هویت یک کشور یا دولت را صرفاً بر مبنای کنوانسیون مذکور توضیح و توجیه کرد.^{۴۷} در حال حاضر، نظر آن دسته از حقوقدانان اثبات شده است که صرف نبود یک یا چند عنصر دولت بودگی سبب زائل شده شخصیت حقوقی کشور یا دولت مربوطه نخواهد شد. لذا توصیف اصل دوام دولتها بالاخص در دوران بین دو جنگ جهانی دوم و جنگ سرد از مباحث پیچیده ای است که تاکنون مورد بحث در محافل اکادمیک و علمی جهان می باشد.^{۴۸} از این رو استدلالات رد الحاق کشورهای حوزه بالتیک بسیار مهم می باشد که ذیلاً به بررسی این استدلالات پرداخته می شود.

۱-۲ استدلالات حقوقی الحاق کشورهای حوزه بالتیک

کشورهای حوزه بالتیک استدلال خود را بر مبنای دو اصل مهم مطرح نمودند و آن نقض حق تعیین سرنوشت توسط روسیه شوروی و ممنوعیت توسل به زور بود.^{۴۹} این کشورها مدعی نقض حق تعیین سرنوشت مردمان آنها با ورود نیروهای نظامی شوروی بودند. چرا که برگزاری انتخابات نیز تحت شرایط اشغال نظامی بوده و هیچگونه اراده آزاد ملت‌های تحت اشغال مطرح نبوده است. از طرف دیگر مقامات شوروی سابق ادعا می کردند که روند جدایی این کشورها از امپراطوری روسیه قانونی نبوده و باید مطابق قانون اساسی سال ۱۹۷۷ روند جدایی خود را اعلام و پیگیری نمایند.^{۵۰} امری که با مخالفت کشورهای تحت اشغال حوزه بالتیک مواجه شد و آنها معتقد بودند که قانون اساسی شوروی زمانی در مورد آنها قابلیت اجرایی دارد که این کشورها بصورت قانونی به روسیه شوروی ملحق شده باشند. در حالی که این کشورها در نتیجه اشغال نظامی و با توسل به زور به روسیه الحاق یافته اند.

در اینجا دو اصل بسیار مهم حقوق بین الملل محل جدال فکری دو تلقی متضاد هم بودند. مخالفان الحاق کشورهای حوزه بالتیک به اصل "عمل غیر قانونی نمی تواند منجر به ایجاد حق شود"^{۵۱} استناد می نمودند و معتقد بودند که عمل غیر قانونی الحاق توسط شوروی نمی تواند موجب حق برای این کشور باشد^{۵۲} و در مقابل حقوقدانان شوروی به اصل "واقعیت‌ها قانون را تعیین می کنند"^{۵۳} استناد می کردند و استدلال می نمودند که قطع حیات دولت در سه کشور حوزه بالتیک به مدت پنجاه سال در نتیجه اشغال نظامی جایگاه مهمی به اصل مذکور می دهد و حقیقت الحاق را مسجل می سازد.^{۵۴} تقابل این دو اصل مهم و برداشت‌های متضاد موجب ایجاد تنش بین روسیه و کشورهای حوزه بالتیک شده بود. بالاخص بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ این نظریات در مقابل هم قرار گرفتند و نتیجتاً روسیه به به اصل "اعمال غیرقانونی نمی تواند قانون ایجاد کند" پایبند ماند و استقلال مجدداً این کشورها را به رسمیت شناخت.

⁴⁷ Ibid, 105

⁴⁸ Ibid, 101

⁴⁹ Ibid, 106

⁵⁰ Van Elsuwege, Peter (2003). "State Continuity and its Consequences: The Case of the Baltic States". Leiden Journal of International Law. Cambridge Journals. 16 (2), 379

⁵¹ ex injuria jus non oritur

⁵² K. Marek, Identity and Continuity of States in Public International Law (1968), 383

⁵³ ex factis jus oritur

⁵⁴ Van Elsuwege, Peter (2003). Op. cit, 378

به علاوه اینکه پس از فروپاشی شوروی در مذاکرات بین روسیه و استونی، نمایندگان کشور استونی بر مبنای اصل تداوم دولتها بر استمرار معاهده تارتو که مرز میان شوروی و استونی را تعیین می نمود و استقلال بی قید و شرط استونی را لحاظ نموده تاکید می نمودند. از نظر کشور استونی در قانون اساسی استونی نیز بر نقش بسیار مهم معاهده تارتو در تعیین مرز این کشور با شوروی تاکید شده است. لذا چنین معاهده ای به لحاظ عدم از بین رفتن کشور استونی کماکان معتبر و لازم الاجرا باقی مانده است.⁶⁰ در طرف مقابل این ایده هم در طرف روسیه مطرح بود که مطابق قاعده تغییر بنیادین اوضاع و احوال⁶¹ که در ماده ۶۲ کنوانسیون وین راجع به حقوق معاهدات ذکر شده است، با توجه به از بین رفتن کشور استونی و تغییر بنیادین وضعیت، لذا معاهده تارتو قابلیت استناد ندارد. اما در مقابل بیان شده است که قاعده مذکور نمی تواند از سوی کشور مورد استناد قرار گیرد که عمل آن مغایر اصول حقوق بین الملل بوده و خود عامل ایجاد وضعیتی شده است که نقض تعهدات بین المللی آن کشور می باشد.⁶² به عبارتی شوروی که در مقام اشغالگر بوده است و در نقض تعهدات بین الملل خود اقدام به توسل به زور و اشغال و نهایتاً الحاق کشورهای بالتیک نموده است، نمی تواند از قاعده تغییر بنیادین اوضاع و احوال سود جوید و لذا خط مرزی مندرج در معاهده تارتو کماکان بین دو کشور لازم الاجرا می باشد.

۲-۲ ارزیابی واکنش دولتها به الحاق سرزمین کشورهای حوزه بالتیک

در عرصه بین المللی نیز الحاق سه کشور حوزه بالتیک غیرقانونی اعلام شد و اکثریت کشورها قائل به ادامه حیات شخصیت حقوقی کشورهای مذکور بوده اند.⁶³ با توجه به دکتترین استیمسون و اعلامیه ولز⁶⁴ که اشغال سه کشور حوزه بالتیک را محکوم نموده بود،⁶⁵ جامعه بین المللی از اعطای هر گونه مشروعیت بخشی به اشغال نظامی کشورهای حوزه بالتیک توسط شوروی امتناع نمود⁶⁶ و مقاومت مردمان کشورهای مورد الحاق نیز دلیل دیگری بر عدم انتقال حاکمیت این کشورها به شوروی بود و به عبارتی موبد عدم انقراض این کشورها و ادامه حیات آنها بود.⁶⁷ بسیاری از کشورهای بلوک غرب از به رسمیت شناختن الحاق کشورهای بالتیک به طور رسمی امتناع کردند و فقط «دولت‌های» محلی شوروی در استونی، لتونی و لیتوانی را به طور دوفاکتو به رسمیت شناختند و یا

⁵⁵ Tanel Kerikmäe, Hannes Vallikiv: State Continuity in the Light of Estonian Treaties Concluded before World War II, JURIDICA INTERNATIONAL V/2000, 31

⁵⁶ The principle of rebus sic stantibus

⁵⁷ Ibid

⁵⁸ Ibid, 378

⁵⁹ اعلامیه ولز بیانیه دیپلماتیکی بود که در ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۰ توسط سامنر ولز، سرپرست وزارت امور خارجه ایالات متحده صادر شد و اشغال سه کشور بالتیک - استونی، لتونی و لیتوانی - توسط ارتش شوروی در ژوئن ۱۹۴۰ را محکوم کرد و از شناسایی دیپلماتیک الحاق بعدی آنها به اتحاد جماهیر شوروی خودداری نمود.

⁶⁰ Hiden, John; Vahur Made; David J. Smith. The Baltic question during the Cold War. Routledge (2008).1

⁶¹ Mälksoo, Lauri Illegal Annexation and State Continuity: The Case of the Incorporation of the Baltic States by the USSR. M. Nijhoff Publishers. (2003). 193

⁶² D. Zalimas, Legal and Political Issues on the Continuity of the Republic of Lithuania, 1999, 4 Lithuanian Foreign Policy Review 111-12.

اینکه این دولتها را نیز به رسمیت نشناختند.^{۶۳} چنین کشورهای دیپلمات ها و کنسول های استونیایی/لتونیایی/لیتوانیایی را به رسمیت شناختند که هنوز به نام دولت های سابق خود فعالیت می کردند. این دیپلمات های سالخورده تا زمان احیای نهایی استقلال بالتیک در این وضعیت نابهنجار باقی ماندند.^{۶۴} وزارت خارجه اتحاد جماهیر شوروی نیز اعتراض رسمی خود را علیه باز ماندن نمایندگی های دیپلماتیک بالتیک در واشنگتن دی سی و جاهای دیگر صادر کرد.^{۶۵} در ۲۶ مارس ۱۹۴۹، وزارت امور خارجه ایالات متحده بخشنامه ای صادر کرد که در آن بیان شد که کشورهای بالتیک هنوز کشورهای مستقلی هستند که نمایندگان دیپلماتیک خود را دارند.

بطور کلی از مجموع رویه کشورها، رویه واحدی در مورد شناسایی یا عدم شناسایی الحاق وجود نداشت. اما رای اکثریت درخصوص قضیه مذکور به عدم شناسایی الحاق بود. گرچه بعضا بصورت دو فاکتو کنترل منطقه توسط شوروی را قبول نمودند، اما واقعیت آن بود که هیچ نهاد بین المللی نیز به نمایندگی از جامعه بین المللی الحاق کشورهای حوزه بالتیک را به رسمیت نشناختند. برخی از کشورها الحاق را نه بصورت دو فاکتو و نه بصورت دی ژوره به رسمیت نشناختند.^{۶۶} برخی دیگر الحاق را شناسایی نمودند، اما کنترل شوروی را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناختند.^{۶۷} برخی دیگر از کشورها هیچگونه اظهارنظری دال بر شناسایی یا عدم شناسایی اعلام نمودند.^{۶۸} و برخی دیگر از کشورهای بلوک کمونیست الحاق سه کشور حوزه بالتیک را رسماً و بصورت دو ژوره شناسایی نمودند.^{۶۹} برخی دیگر از کشورهایی که خارج از بلوک کمونیست بودند الحاق را رسماً شناسایی نمودند.^{۷۰}

۳-۲ ارزیابی موضع دیوان اروپایی حقوق بشر

نکته جالب در این بحث موضع دیوان اروپایی حقوق بشر در مورد الحاق کشورهای حوزه بالتیک به شوروی می باشد. برخلاف موضع برخی کشورهای اروپایی که الحاق شوروی را شناسایی نمودند، دیوان تعدادی از احکام صادر کرد که تایید کرد کشورهای بالتیک تا سال ۱۹۹۱ اشغال و به زور در اتحاد جماهیر شوروی الحاق شده بودند.^{۷۱}

در پرونده ای^{۷۲} که مشهور به پرونده ژدانوکا بود و در شعبه عالی دیوان در این خصوص مطرح شد در حکم صادره بیان گردید:

⁶³ Talmon, Stefan, Recognition of Governments in International Law. Oxford University Press. (2001). 103. Also see: J.-H.-W. Hough. The Annexation of the Baltic States and its Effect on the Development of Law Prohibiting Forcible Seizure of Territory. – New York Law School Journal of International and Comparative Law, Vol. 6, No. 2, 1985. 391–446.

⁶⁴ Diplomats Without a Country: Baltic Diplomacy, International Law, and the Cold War by James T. McHugh, James S. Pacy, 2

⁶⁵ Ibid, pp 63-64

⁶⁶ ایالات متحده آمریکا، واتیکان، ایرلند

⁶⁷ افغانستان، یوگسلاوی، بلژیک، فرانسه، استرالیا، کانادا، چین، ایتالیا، کره جنوبی، نروژ، اسپانیا، سوییس، ترکیه، بریتانیا، رومانی، آلمان غربی، شیلی، کاستاریکا، اکوادور، لیبریا، پراگوئه، پرتغال، آفریقای جنوبی، ونزوئلا، لوکزامبورگ، مالت، ایران - هیچ رابطه رسمی حکایت از شناسایی وجود نداشت، اگرچه سفر دولتی شاه ایران به تالین در سال ۱۹۷۲ به طور ضمنی حاکی از شناسایی الحاق بود.

⁶⁸ فنلاند، هند، اسرائیل، کره شمالی

⁶⁹ بلغارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، مجارستان، مغولستان، لهستان، رمانی، ویتنام

⁷⁰ آرژانتین، اتریش، بولیوی، ژاپن، هلند، نیوزیلند، اسپانیا، سوئد

⁷¹ Rislakki, Jukka, The case for Latvia: disinformation campaigns against a small nation. Rodopi. (2008). 262.

⁷² The case of Tatjana Ždanoka vs Latvia

"لتونی، همراه با دیگر کشورهای حوزه بالتیک، استقلال خود را در سال ۱۹۴۰ پس از تجزیه اروپا بین آلمان و اتحاد جماهیر شوروی که توسط آلمان آدولف هیتلر و اتحاد جماهیر شوروی جوزف استالین از طریق پروتکل محرمانه پیمان مولوتوف-ریبنتروپ به توافق رسید، از دست دادند. توافق مذکور مغایر اصول حقوق بین الملل بود."^{۷۳}

پس از پرونده ژدانوکا، تعدادی از احکام و تصمیمات دیگر توسط شعبات دیگر دیوان در پرونده‌های مربوط به موضوعاتی از قبیل محدودیت حقوق سیاسی سیاستمداران شوروی سابق تا محکومیت کیفری برای جنایات علیه بشریت اتخاذ شد که به موجب آن دادگاه متذکر شد که اشغال غیرقانونی کشورهای بالتیک توسط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۰ اتفاق افتاد.^{۷۴} در پرونده پنارت علیه استونی، دادگاه درخواست ولادیمیر پنارت، مامور سابق سرویس امنیت داخلی اتحاد جماهیر شوروی، را که توسط دادگاه استونی به جرم جنایت علیه بشریت به دلیل سازماندهی قتل "فردی که در جنگ پنهان شده بود" محکوم شده بود، غیرقابل قبول اعلام کرد. دیوان در این پرونده در حکم خود اینگونه غیر قانونی بودن الحاق توسط شوروی را متذکر می‌گردد:

"دادگاه ابتدا خاطرنشان می‌کند که استونی استقلال خود را در نتیجه معاهده عدم تجاوز بین آلمان و اتحادیه جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی (که به عنوان "پیمان مولوتوف-ریبنتروپ" شناخته می‌شود) و در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ منعقد شده بود از دست داد. رژیم کمونیستی توتالیتار اتحاد جماهیر شوروی اقدامات گسترده و سیستماتیک را علیه جمعیت استونی انجام داد. به عنوان مثال، تبعید حدود ۱۰۰۰۰ نفر در ۱۴ ژوئن ۱۹۴۱ و بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در ۲۵ مارس ۱۹۴۹. پس از جنگ جهانی دوم ده‌ها هزار نفر برای جلوگیری از سرکوب توسط مقامات شوروی در جنگل‌ها مخفی شدند. بخشی از کسانی که مخفی شده بودند فعالانه در برابر رژیم اشغالگر مقاومت کردند. بر اساس داده‌های ارگان‌های امنیتی، در جریان جنبش مقاومت ۱۹۴۴-۱۹۵۳ حدود ۱۵۰۰ نفر کشته و تقریباً ۱۰۰۰۰ نفر دستگیر شدند. استونی که توسط اشغال آلمان در ۱۹۴۱-۱۹۴۴ مضمحل گردید. تا زمان بازگرداندن استقلال در سال ۱۹۹۱ در اشغال اتحاد جماهیر شوروی باقی ماند. بر این اساس، استونی به عنوان یک کشور موقتاً از انجام تعهدات بین‌المللی خود منع شد."^{۷۵}

رویکرد دیوان اروپایی حقوق بشر به وضوح تأکیدی بر پذیرش اصل تداوم کشورها یا دولت‌ها در مفهوم حقوق بین الملل دارد.^{۷۶} اینکه دیوان در رای خود صراحتاً بر محرومیت کشورهای حوزه بالتیک بصورت موقتی از تعهدات بین المللی خود اشاره نمود، حکایت از پذیرش اصل مذکور در عالی‌ترین نهاد قضایی اتحادیه اروپا دارد.

نتیجه

بطور کلی الحاق قهری سرزمین عملی غیر قانونی بوده و در تضاد با اصول حقوق بین الملل از جمله اصل دوام دولتها می‌باشد. به عبارتی توسعه طلبی ارضی نه تنها مشروعیت حاکمیت دولت متجاوز بر سرزمین تحت اشغال را مستقر نمی‌سازد، بلکه بر حق ساکنان سرزمین تحت اشغال جهت مبارزه علیه دولت اشغالگر نیز مشروعیت می‌بخشد. مشروعیت مبارزه علیه دولت اشغالگر در

⁷³ CASE OF ŽDANOKA v. LATVIA (Application no. 58278/00) paragraph 119 of Judgment On 16 March 2006 the Grand Chamber of the Court

⁷⁴ The European Court of Human Rights (Fourth Section) DECISION AS TO THE ADMISSIBILITY OF Application no. 23052/04 by August KOLK, Application no. 24018/04 by Petr KISLYIY against Estonia, 17 January 2006

⁷⁵ Ibid

⁷⁶ Mälksoo, Lauri *Illegal Annexation and State Continuity*, (2003). Op.Cit,

پروتکل الحاقی به کنوانسیون های چهارگانه ژنو و نیز اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه دولتها بیان شده است. نتیجه چنین رویکردی در راستای بقای حیات سیاسی دولت تحت اشغال بوده به نحوی که مجددا بتواند حاکمیت خود را احیا نماید. اصل دوام دولتها گرچه در تفکر غالب ناظر به تغییراتحاکمیت داخلی می باشد اما در فرضی که اساس کل حاکمیت در معرض تجاوز قرار گرفته و سرزمین آن نیز به اشغال دولت متجاوز و متعاقبا به آن کشور الحاق یابد، ضامن حیات سیاسی دولتها می باشد. اما در مواردی که الحاق مشروعیت داشته باشد می توان قائل به زوال شخصیت حقوقی دولت الحاق شونده بود. تاثیر موارد مشروعیت الحاق در اصل دوام دولتها تابع رویکرد دیگری است. در فرضی که الحاق ناشی از جدایی باشد و ان جدایی مشروعیت داشته باشد چنانکه در جدایی چاره ساز و یا با رضایت دولت پیشین باشد، با توجه به آنکه مقدمه الحاق یعنی جدایی مشروعیت داشته است آن الحاق نیز مشروعیت دارد. لذا شخصیت حقوقی دولت الحاق شونده در بخشی از سرزمین که مورد الحاق واقع شده زوال یافته محسوب می گردد. همچنین در مواردی که الحاق ناشی از معاهده بین کشورها بوده و رضایت طرفین در ان احراز گردد تردیدی در مشروعیت الحاق و زوال شخصیت حقوقی دولت پیشین در آن قسمت از اراضی نخواهد بود. اما در این خصوص باید سازوکار دمکراتیک الحاق در قوانین داخلی آن کشور رعایت شده باشد. لذا در فرضی که دولت خودکامه بدون لحاظ اراده و خواست مردمان خود اقدام به واگذاری اراضی خود نموده باشد به سختی می توان قائل به مشروعیت چنین عملی بوده و آن را پایان حیات سیاسی آن دولت در آن بخش از سرزمین دانست.

در مواردی نیز که اتحاد یا ادغام روی می دهد باید با بررسی موردی مسئله را واکاوی قرار داد. رویه غالب حکایت از انقراض حیات سیاسی کشورها در فرض ادغام و اتحاد بوده که البته در اتحاد باید به مواضع کشورهای ذیربط در ادامه حیات و یا عدم آن نیز توجه شود. چنانکه در اتحاد دو آلمان حقوقدانان آلمانی با بیان آنکه اتحاد دو آلمان در واقع الحاق آلمان شرقی به آلمان غربی بوده است قائل به زوال حیات سیاسی آلمان شرقی بودند. در مواردی نیز که الحاق در راستای قطعنامه ۱۵۴۱ مجمع عمومی در مقام بیان اعلام حق تعیین سرنوشت مردم ساکن در سرزمین های تحت قیمومت؛ غیر خود مختار، تحت اشغال و یا در سرزمین های تحت نظام آپارتاید باشد، شخصیت حقوقی آن سرزمین به شخصیت حقوقی جدیدی تبدیل می شود و حیات سیاسی وضعیت پیشین زائل می گردد.

منابع فارسی

- ۱- عبدالهی محسن، بهزادی کیوان، موانع امره بودن قاعده منع توسل به زور، مجله حقوقی بین المللی / شماره ۳۶ / پاییز زمستان ۹۶
- ۲- نوذری حسینعلی، رضا شیرزادی، شهره شهریار، دولت و جامعه در فلسفه سیاسی کارل مارکس، فصلنامه علمی (مقاله علمی پژوهشی) جامعه شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۱۰) تابستان ۱۳۷۱

منابع انگلیسی

- 1- A.D. McNair, *Legal Effects of War*, 2nd ed., Cambridge: University Press, 1944
- 2- A. Gerson, 'War, Conquered Territory, and Military Occupation in the Contemporary International Legal System', in: 18 *Harvard ILJ* 1977
- 3- A. Verdross, 'The Fall of States', in: K. Strupp, H.-J. Schlochauer (eds.) *Dictionary of International Law*, Volume III, Berlin: Springer, 1962
- 4- Anne Peters, 'Statehood after 1989: "Effectivites" between Legality and Virtuality' in James Crawford ' and Sarah Nouwen (eds.), *Select Proceedings of the European Society of International Law III* (Oxford: Hart, 2010),
- 5- C. Schmitt, *The Concept of the Political*. Text from 1932 with a foreword and three corollaries, Berlin: Duncker & Humblot, 1963
- 6- D. Zalimas, *Legal and Political Issues on the Continuity of the Republic of Lithuania*, 1999, 4 *Lithuanian Foreign Policy R*
- 7- D.I. Feldman, 'Illegality of the Hallstein Doctrine', *Soviet YBIL* 1962, *Year Book of ILC*, Vol II, part II, p 64.
- 8- Definition of 'annexation' Word Frequency annexation in British English. Available at: <https://www.collinsdictionary.com/dictionary/english/annexation>.
- 9- Fastenrath, 'States, Extinction', in: *EPIL* 1987, Vol. 10, 465 and Cansacchi, 'Identity and continuity of subjects international', *RCADI* 1970
- 10- G. Ress, 'Germany, Legal Status after World War II', 10 *EPIL* 1987
- 11- H. Kelsen, 'The Legal Status of Germany to be Established Immediately upon Termination of War', 38 *AJIL* 1944, 680 et seq and in particular 'The Legal Status of Germany According to the Declaration of Berlin', 39 *AJIL*
- 12- H. Kelsen, *Principles of International Law*, 2nd edn., rev. and ed. by R. W. Tucker, New York: Holt, Rinehart, and Winston, 1967
- 13- Hiden, John; Vahur Made; David J. Smith. *The Baltic question during the Cold War*. Routledge (2008).1
- 14- IN AND. Lenin, *State and Revolution*. The doctrine of Marxism about the state and tasks proletariat in revolutions, Moscow: Publishing house of political literature, 1952, (orig. 1917). (VI. Lenin, *The State and Revolution*).
- 15- Ineta Ziemele, *Acceptance of a Claim for State Continuity: A Question of International Law and its Consequences*, *Juridiskā zinātne / Law*, No. 9, 2016
- 16- J.-H.-W. Hough. *The Annexation of the Baltic States and its Effect on the Development of Law Prohibiting Forcible Seizure of Territory*. – *New York Law School Journal of International and Comparative Law*, Vol. 6, No. 2
- 17- James Crawford, *The Creation of States in International Law*, 2nd edn (Oxford: Clarendon Press, 2006)
- 18- James T. McHugh, James S. Pacy, *Diplomats Without a Country: Baltic Diplomacy, International Law, and the Cold War* by
- 19- K. Marek, *Identity and Continuity of States in Public International Law* (1968)
- 20- Lauri Mälksoo, (2022), *Illegal Annexation, State Continuity and Identity: Concepts and Controversies*, Publisher: Brill | Nijhoff, 19
- 21- Mälksoo, Lauri *Illegal Annexation and State Continuity: The Case of the Incorporation of the Baltic States by the USSR*. M. Nijhoff Publishers. (2003). 193

- 22- Marek, Krystyna (1968) [1954]. Identity and continuity of states in public international law (2 ed.). Geneva, Switzerland: Libr. Droz.
- 23- Rainer Hofmann, Annexation, Max Planck Encyclopedia of Public International Law [MPEPIL], February 2020
- 24- Rislakki, Jukka, The case for Latvia: disinformation campaigns against a small nation. Rodopi. (2008).
- 25- Separation Opinion of Judge simma, Case of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 22 July 2010
- 26- Sir Arthur Watts, State/Nation-State, Encyclopedia of Princetoniensis, Princeton University
- 27- Talmon, Stefan, Recognition of Governments in International Law. Oxford University Press. (2001).
- 28- Tanel Kerikmäe, Hannes Vallikiv: State Continuity in the Light of Estonian Treaties Concluded before World War II, JURIDICA INTERNATIONAL V/2000, 31
- 29- Van Elsuwege, Peter (2003). "State Continuity and its Consequences: The Case of the Baltic States". Leiden Journal of International Law. Cambridge Journals. 16 (2)
- 30- Ziemele, Ineta (2005). State Continuity and Nationality: The Baltic States and Russia. Martinus Nijhoff Publishers

Cases

- 1- CASE OF ŽDANOKA v. LATVIA (Application no. 58278/00) paragraph 119 of Judgment On 16 March 2006 the Grand Chamber of the Court
- 2- Legal Status of Eastern Greenland (Den. v. Nor.), 1933 P.C.I.J. (ser. A/B) No. 53, at 22 (Apr. 5).
- 3- Rislakki, Jukka, The case for Latvia: disinformation campaigns against a small nation. Rodopi. (2008).
- 4- Separation Opinion of Judge simma, Case of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 22 July 2010
- 5- The European Court of Human Rights (Fourth Section) DECISION AS TO THE ADMISSIBILITY OF Application no. 23052/04 by August KOLK, Application no. 24018/04 by Petr KISLYIY against Estonia, 17 January 2006